



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ مهر ۱۳۹۱

مصادف با: ۲۲ ذی القعدة ۱۴۳۳

جلسه: ۱۵

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک دوم: دیدگاه اول - نظریه شهید صدر

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

در جلسه گذشته آخرین نظریه از دیدگاه اول در مسلک دوم را بیان کردیم که نظریه شهید صدر بود. محصل این نظریه این شد که وضع به اعتبار واضح و جعل جاعل محقق می‌شود لکن به مجرد عمل واضح و اعتبار او دلالت لفظ بر معنی محقق نمی‌شود بلکه باید یک قرن اکید و اقتران شدید بین لفظ و معنی حاصل شود تا این دلالت و انتقال از لفظ به معنی صورت پذیرد پس حقیقت وضع در نظر ایشان این است: از ارتباط مخصوص و محکم و استوار و قرن اکید بین لفظ و معنی که موجب انتقال از تصور لفظ به تصور معنی می‌شود. عرض کردیم بخشی از کلام شهید صدر باقی مانده که آن را هم عرض می‌کنیم و سپس به بررسی نظریه ایشان می‌پردازیم.

بخش دوم کلام شهید صدر:

این بخش از کلام شهید صدر مربوط به واضح است و به حقیقت وضع ارتباط ندارد اما چون ما بحث مستقلی تحت عنوان من الواضع نخواهیم داشت این بخش از کلام ایشان را هم عرض می‌کنیم. ایشان می‌گویند دو مبنا در باب واضح وجود دارد؛ یکی الهیة الوضع و دیگری بشریة الوضع. ایشان ادله دو مبنا را نقل و سپس چهار مبعّد برای واضح بودن بشر ذکر می‌کند و در این مبعّدات هم اشکال می‌کند که ما فعلاً به ذکر آن مبعّدات نمی‌پردازیم و فقط نتیجه سخن ایشان را عرض می‌کنیم. ایشان در آخر بحث از واضح می‌گویند ما نمی‌توانیم یک برهان قاطع بر نفی الهیة وضع اقامه کنیم و نمی‌توانیم ادعا کنیم وضع یکی از صنایع انسان است که صد در صد توسط خود او ایجاد شده و احتمال دارد بگوییم این مسئله اولین مرتبه به عنایت خداوند تبارک و تعالی صورت گرفته به این صورت که خداوند متعال به آدم به عنوان اولین خلیفه و اولین انسان اسماء و الفاظ و کیفیت استخدام آنها را آموخته و این مسئله شاهد هم از نصوص دینی دارد و آن اینکه بین آدم و حوا قبل از هبوط به زمین گفتگو واقع شده و با هم مفاهمه داشته‌اند و مفاهمه بین آدم و حوا در بهشت جز از طریق لفظ که معمولاً انسان برای تفهیم و تفهم استفاده می‌کند نبوده است پس اولین وضع الفاظ برای معانی توسط خداوند تبارک و تعالی صورت گرفته و بعد از آن بشر به حسب نیازهای خود آن را توسعه داده است لذا ایشان معتقد است قطعاً این مسئله بدون الهام ربانی ممکن نیست، بذری بوده که خداوند متعال کاشته و در طول حیات انسانی رشد و توسعه پیدا کرده است.

بررسی نظریه شهید صدر:

بخش اول:

در مقدمه کلام ایشان اشکالی نیست. ایشان در طلیعه کلام خود فرمود ما یک قانون تکوینی و طبیعی داریم که به طور کلی احساس به چیزی سبب انتقال ذهن به صورت آن شیء می‌شود و دو قانون دیگر هم از این قانون تکوینی پدید می‌آید که دایره آن دو از قانون اول اوسع است. ما در هیچ یک از این قوانین که ذکر آن گذشت بحثی نداریم، ایشان تعبیر به شرطی شدن می‌کند و می‌گوید این یک قانون کلی است که نه تنها انسان بلکه بعضی از حیوانات هم این حالت شرطی شدن را دارند؛ مثلاً بعضی از حیوانات با صدای زنگ به سمت غذا می‌روند که مثلاً صدای زنگ در ذهن آنها مقارنت با غذا پیدا کرده است، ایشان می‌گوید گاهی انتقال صورت ذهن به شیء از طریق ادراک چیزی که مقترن به آن شیء شده اکیداً می‌باشد که این هم یک سنت و قانون است لکن این اقتران اکید تاراً به واسطه یک عامل کمی یعنی تکرار اقتران‌ها در خارج و گاهی به واسطه یک عامل کیفی است لذا باعث می‌شود انسان از تصور یک شیء به تصور شیء دیگر منتقل شود و این همان قرن اکید است. در این بخش از کلام شهید صدر بحثی نبوده و مشکلی متوجه آن نیست.

مشکل کلام ایشان این است که ایشان این قانون را بر مسئله وضع تطبیق می‌کند و ادعا می‌کند حقیقت وضع همان مقارنت مخصوص و محکمی است که بین تصور لفظ و تصور معنی ایجاد می‌شود و موجب می‌گردد تصور یکی مستدعی تصور دیگری باشد. همه مصب اشکال اینجا است که این قرن اکید و مقارنت بالوضع حاصل نمی‌شود و حقیقت وضع این مقارنت نیست بلکه این اقتران و ارتباط شدید با استعمال پدید می‌آید یعنی وقتی استعمال لفظ در یک معنی زیاد می‌شود و ذهن با آن لفظ و معنی انس پیدا می‌کند در این هنگام آن قرن اکید پدید می‌آید یعنی واضع هیچ مدخلیتی در حصول این وضعیت ندارد الا اینکه مقتضی آن را فراهم می‌کند. خود شهید صدر می‌گوید آنچه واضع انجام می‌دهد صرف اعتبار و جعل لفظ برای معناست و بیشتر از این نیست و در ادامه می‌گوید این قرن اکید گاهی به صورت اتفاقی و بدون اراده پدید می‌آید مثل وضع تعینی و گاهی با قصد و اراده وجود می‌آید مثل وضع تعینی در حالی که اساساً قصد و اراده واضع در حصول آن قرن اکید هیچ دخالتی ندارد، واضع لفظ را برای معنی وضع می‌کند و کار او تمام می‌شود حال اگر استعمال شده باشد قرن اکید ایجاد می‌شود و اگر استعمال نباشد قرن اکید حاصل نمی‌شود، بعضی الفاظ جعل می‌شوند ولی چون استعمال نمی‌شوند آن قرن اکید که انسان از تصور لفظ به تصور معنی منتقل شود حاصل نشده است مثل لفظ چرخ بال که برای هلی‌کوپتر جعل شده ولی چون چندان استعمال نشده آن قرن اکید بین این لفظ و معنای آن ایجاد نگردد. پس آنچه باعث حصول قرن اکید بین لفظ و معنی می‌شود استعمال لفظ در معناست و گرنه قصد و اراده واضع هیچ دخالتی در حصول قرن اکید بین لفظ و معنای آن ندارد تا شهید صدر بگوید قرن اکید گاهی با اراده است مثل وضع تعینی و گاهی بدون اراده است مثل وضع تعینی. وقتی هم که قصد و اراده واضع در حصول قرن اکید دخالت نداشته باشد لازمه فرمایش ایشان این است که ما اصلاً وضع تعینی نداشته باشیم و وضع منحصر در وضع تعینی باشد.

به‌رحال مهم‌ترین اشکالی که متوجه شهید صدر است این است که آنچه که ایشان در مورد حقیقت وضع فرموده نه تنها حقیقت وضع نیست بلکه اثر مستقیم وضع هم نیست و با دقت و تأمل معلوم می‌شود که اثر استعمال است.

پس اشکال این است که ایشان در صدد بیان حقیقت وضع است ولی آنچه بیان کرده اساساً حقیقت وضع نیست بلکه اثر مع-الواسطه وضع می‌باشد پس استعمال متفرع بر وضع است یعنی بعد از وضع پدید می‌آید اما این بدان معنی نیست که وضع سبب استعمال و استعمال هم اثر وضع باشد. یکی از اشکالاتی هم که به محقق عراقی داشتیم این بود که ارتباط واقعی که ایشان قائلند بین لفظ و معنی حاصل می‌شود حقیقت وضع نیست و اثر وضع است و بین اثر یک شیء و خود شیء تفاوت است. شهید صدر می‌گوید واضع با انشاء، مقارنت بین لفظ و معنی را ایجاد نمی‌کند بلکه انشاء برای ایجاد این مقارنت به خدمت گرفته می‌شود و مُنشأً حتی خود این مقارنه هم نیست و این مقارنه به مجرد عمل و اعتبار واضع حاصل نمی‌شود ولی سؤال این است که با این اوصاف چطور ایشان می‌گویند حقیقت وضع همان مقارنت مخصوص و محکمی است که بین تصور لفظ و معنی ایجاد می‌شود. ما این مقارنت را قبول داریم و در ابتدای بحث هم گفتیم در اینکه بین لفظ و معنی مقارنت وجود دارد تردیدی نیست لکن همه بحث‌ها در تفسیر این ارتباط است، پس علقه بین لفظ و معنی قابل انکار نیست و همه مسالک و مبانی برای تفسیر این ارتباط است؛ یکی می‌گوید این ارتباط ذاتی است و اصلاً به اعتبار کار ندارد، دیگری می‌گوید این ارتباط اعتباری است اما بعد الوضع یک حقیقت و واقعیتی پدید می‌آید، یکی هم می‌گوید این ارتباط از ابتدا تا آخر اعتباری است و هیچ واقعیتی پدید نمی‌آید. ما منکر قرن اکید بین لفظ و معنی نیستیم و ما هم علقه شدید و ارتباط محکم بین لفظ و معنی را قبول داریم اما مسئله این است که آیا وضع عبارت از این ارتباط و مقارنه است؟ سخن ما این است که اگر شهید صدر به طور کلی ادعا می‌کند که بین لفظ و معنی این ارتباط وجود دارد و کاری ندارد که این مقارنت حقیقت وضع است ما هم این را قبول داریم ولی مشکل این است که این دیدگاه خاصی در باب وضع محسوب نمی‌شود و حقیقت وضع نیست. اگر هم می‌خواهد بگوید حقیقت وضع همین مقارنت بین لفظ و معنی است اشکالاتی را به دنبال دارد که آنها را ذکر کردیم که این مقارنت اصلاً ربطی به وضع ندارد و ناشی از استعمال است لذا به هیچ وجه فرمایش ایشان قابل قبول نیست.

بخش دوم:

اما در مورد بخش دوم فرمایش شهید صدر باید بگوییم نظریه ایشان در واقع تفصیلی است در این مسئله یعنی متوسط بین نظریه مشهور و نظریه محقق نائینی در باب واضع است. محقق نائینی رأساً ادعا کردند واضع خداوند متعال است و لا غیر و مشهور می‌گویند وضع صد در صد به دست انسان است لکن شهید صدر حد وسط بین این دو نظریه را اختیار کرده و گویا تفصیل داده و می‌گوید در ابتدا وضع به عنایت و الهام خداوند متعال بوده و بعد از آن خود بشر شروع به جعل و خلق و اختراع الفاظ جدید نموده تا به امروز. این ادعا البته از اشکالاتی که به محقق نائینی وارد بود مصون است اما ما برهانی بر پذیرش این ادعا نداریم، خود شهید صدر هم فرمود ما برهان قاطعی بر نفی الهیت وضع نداریم و فقط چند قرینه بر اینکه وضع به الهام از سوی خداوند متعال بوده ذکر کردند. یکی از قرائنی که ایشان ذکر کرد این بود که آدم و حوا قبل از هبوط به زمین در بهشت با هم مفاهمه داشته‌اند که ما می‌گوییم چه کسی گفته که این مفاهمه در بهشت در قالب الفاظ بوده و این قابل اثبات نیست. اصل مفاهمه بین آدم و حوا را قبول داریم اما از کجا معلوم است که این مفاهمه به وسیله الفاظ بوده چون جنس

آن بهشت و برخورداری آدم و حوا از نعمت‌های آن شاید به گونه‌ای بوده که مثلاً با نگاه کردن منظور یکدیگر را می‌فهمیده-
اند، پس احتمال دارد ابزاری غیر لفظ برای مفاهمه وجود داشته است، لذا صرف وقوع مفاهمه بین حضرت آدم و حوا در
بهشت دلیل بر این نیست که الفاظی را به استخدام گرفته‌اند. بلکه بعداً که آدم و حوا از بهشت محروم شدند ممکن است از
قدرت مفاهمه در بهشت هم محروم شده باشند، بعلاوه حضرت آدم انسان برگزیده بوده که ممکن است توانایی‌های خاصی
داشته که به طریقی غیر لفظ با حوا مفاهمه داشته است.

به‌هرحال این نمی‌تواند قرینه محکمی باشد بر اینکه وضع به الهام از سوی خداوند متعال باشد و نصوص دینی هم که ایشان
ذکر می‌کند اصل مفاهمه را بیان می‌کند اما نحوه مفاهمه از آن فهمیده نمی‌شود که آیا به الفاظ بوده یا نه؟

از مجموعه قرائن و شواهد و آنچه که در تاریخ تمدن بشری ذکر شده بدست می‌آید بشری که پا به این دنیا گذاشته از
ابتدائی‌ترین اطلاعات در نحوه برخورد با طبیعت محروم بوده و حتی در رابطه با هم‌نوع خودش با مشکل مواجه بوده و کم‌کم
در عالم طبیعت بر اساس نبی درونی خودش یعنی عقل و نعمت‌هایی که خداوند متعال در این عالم قرار داده راه و رسم
زندگی و ارتباط اجتماعی و حیات انسانی را فراگرفته که یکی از شئون زندگی انسانی استخدام الفاظ است که این هم به
همین شکل از ابتدا با همان تحلیلی که ما در مورد وضع داشتیم شروع شده است لذا ما نمی‌توانیم این مسئله را بپذیریم که
واضع لغات خداوند متعال بوده است. بلکه خداوند متعال هدایت داشته و نعمت‌ها را در اختیار انسان گذاشته و مقتضی را فراهم
کرده و ما در عنایت الهی برای اینکه مقتضی را فراهم کند بحثی نداریم و هیچ کس این را انکار نمی‌کند اما اینکه خصوص
یک لفظی را برای انسان قرار داده باشد قبول نداریم و منظور از اسماء در آیه شریفه «علم آدم الاسماء کلها» هم این الفاظ
نیست بلکه منظور حقیقتی دیگر غیر از این الفاظ است.

سؤال: اینکه خداوند متعال در قرآن خطاب به حضرت آدم می‌فرماید: «اسکن انت و زوجک الجنة»^۱ دال بر این است که
خداوند متعال امر خود را در قالب الفاظ به حضرت آدم ابلاغ کرده است.

استاد: منظور از این آیه و آیاتی از این قبیل این است که خداوند متعال منظور و مراد خود را به حضرت آدم تفهیم کرده ولی
این دلالت نمی‌کند بر اینکه این تفهیم در قالب الفاظ صورت گرفته باشد. البته تردیدی در این نیست که خداوند متعال قادر بر
خلق الفاظ می‌باشد ولی دلیلی بر وقوع چنین چیزی از ناحیه خداوند متعال نداریم.

«والحمد لله رب العالمین»